



قلمرو تفسیر قضایی در حقوق ایران با مطالعه تطبیقی حقوق انگلستان و فرانسه

علیرضا زارع^۱

۱- دانشجوی دکترا دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم آباد (ایران) دانشکده حقوق و علوم سیاسی.

چکیده

روش‌های تفسیر آراء یکی از موضوعاتی است که کمترین ادبیات حقوقی در مورد آن وجود دارد. تردیدی نیست که برای بهره‌برداری از رویه قضایی به عنوان یکی از منابع حقوق، تفسیر آراء یا «قضاوت» از یک سو برای فهم دقیق آنچه رأی مورد بحث به دنبال بیان، طرح و اثبات آن است و از سوی دیگر برای نقد رأی بر اساس سایر منابع حقوق یعنی قانون، عرف، دکترین و اصول کلی حقوقی و رویه‌های قضایی پیشین ضرورت دارد. در این مقاله با روش کتابخانه‌ای و اسنادی به بررسی قلمرو تفسیر قضایی در حقوق ایران با مطالعه تطبیقی حقوق انگلستان و فرانسه پرداخته شده است. با تحقیق در نظام‌های حقوقی همانند انگلستان و فرانسه، مشخص می‌شود که نظام تقنینی و قضایی همواره در جهت وضع و تکمیل قوانین مربوط به تفسیر قرارداد گام‌های جدیدی برداشته و از موانع عملی اجرای آرای قضایی در روابط خصوصی اشخاص کاسته است. بررسی این موضوع در حقوق ایران حقوقدانان از طریق شناسایی و معرفی رویکرد (های) نظری مربوط به حوزه و موضوع رأی و همچنین اصول و رژیم حقوقی حاکم بر موضوع دعوی، میزان انطباق و یا سازگاری رأی مورد نظر با نظم حقوقی موجود را مورد ارزیابی قرار داده و نسبت به تأیید و یا رد کلی یا جریئی تصمیمات قاضی و مستندات و استدلال‌ات ارائه شده مبتنی بر ملاحظات فوق‌الذکر اظهار نظر می‌نماید.

کلمات کلیدی: تفسیر قضایی، مطالعه تطبیقی، حقوق ایران، حقوق انگلستان و فرانسه، تفسیر حقوقی

The realm of judicial interpretation in Iranian law with a comparative study of English and French law

Alireza Zare¹

1- PhD student at Islamic Azad University, Khorramabad Branch (Iran), Faculty of Law and Political Sciences.

Abstract

The methods of interpretation of votes is one of the topics on which there is the least legal literature. There is no doubt that in order to use judicial procedure as one of the sources of law, interpretation of opinions or "judgment" on the one hand to understand exactly what the decision in question seeks to express, propose and prove, and on the other hand to criticize the decision based on other Sources of law, i.e. law, custom, doctrine, and general legal principles and previous judicial procedures are necessary. In this article, the scope of judicial interpretation in Iranian law is investigated with a comparative study of English and French law, using library and documentary methods. By researching legal systems such as England and France, it is clear that the legislative and judicial system has always taken new steps to establish and complete the laws related to the interpretation of contracts and has reduced the practical obstacles to the implementation of judicial decisions in the private relationships of individuals. Examining this issue in Iranian law, the lawyer has evaluated the degree of conformity or compatibility of the decision with the existing legal order through identifying and introducing the theoretical approach (s) related to the field and subject of the decision, as well as the principles and legal regime governing the subject of the lawsuit. and comments on the approval or general rejection of the judge's decisions and the documents and arguments presented based on the above-mentioned considerations.

Keywords: Nafsir Ghazaei, comparative study, Iranian law, English and French law, legal interpretation

۱- مقدمه

از نظر محتوا

تفسیر منابع، روش کار علم حقوق است و آنچه فرد را از حافظ صرف مواد قانونی به حقوقدان تبدیل می‌کند، قدرت تفسیر منابع حقوقی به منظور بیان حکم در موارد سکوت، ابهام، تعارض و نقض مقررات است. از اینرو اصل پرداختن به مقوله تفسیر در عالم حقوق، امر عجیب یا جدیدی نیست. به طور کلی هرمتنی قابلیت تفسیر دارد؛ حتی کلام الهی نیز قابل تفسیر بوده و قرآن کریم، خود بر این امر تأکید می‌کند. در روایات شیعه نیز مکرراً به این نکته تصریح شده که

قرآن، تفاسیر متعددی دارد، اما تنها تفسیر درست آن است که از خانه اهل بیت، وحی (علیه السلام) سر برآورده باشد. این قاعده به طریق اولی در مورد متون بشری و از جمله قانون نیز جاری است (جاوید و افشار، ۱۳۹۷). غایت مطلوب هر نظام حقوقی تدوین قوانینی جامع‌الاطراف است تا بر پایه آن، شهروندان به هنگام بروز مشکل، حقوق قانونی خود را به نحو مقتضی استیفا نمایند و به ناروا ظلمی بر کسی نرود. بدین منظور کافی است قاضی با ترتیب دادن قیاس قضایی، موضوع محل نزاع را با قاعده‌ای که در نظام حقوقی برای این موارد پیش‌بینی شده (کبرا) تطبیق نموده و نتیجه بگیرد. واقعیت قضایی نشان می‌دهد که این تحلیل بسیار ساده‌انگارانه و دور از واقع است. نه تنها

بازستانند دو راه در پیش دارند: یکی تغییر قانون اساسی و دیگری تفسیرهای بدعت آمیز، تفسیرهایی که بتواند قانون اساسی را از مسیر طبیعی خود منحرف کند و به دلخواه آنان سوق دهد.

گزینه نخست دشوار و بسته است، چرا که نمی توان به آسانی قانون اساسی را تغییر داد. ولی مسیر دوم باز است. زیرا، با تفسیرهای بدعت آمیز و نابجا، که همه از آن مثالهایی در ذهن دارید، و امروز موضوع این سخنرانی نیست، ممکن است قوانین را به سویی ببرند، که با مقصود نویسندگان قانون سازگار نباشد. بنابراین، این پرسش منطقی به ذهن می رسد که چرا به هنگام نوشتن قانون از این خطر پرهیز نمی شود؟ دلیل احترازا نپذیری خطر انحراف این است که طبع قانون و طبع هر حکم اقتضاء می کند که بعد از مدتی اجرای آن دچار اشکال شود و این ناشی از چند عامل است: اول اینکه قانون یا ناقص است یا مبهم، نقص قانون را بسیاری از قانونگذاران منکر می شوند و فکر می کنند قوانینی که وضع کرده اند راه حل تمام مسائل اجتماعی را در بردارد.

ناپلئون همین فکر را می کرد، آلمانها هم همین گونه می اندیشیدند و بسیاری از نویسندگان حقوق همین فکر را دارند و باید ببینیم که همه اشتباه می کنند. هیچ قانونی گنجایش این را ندارد که تمام راه حل های اجتماعی را در خود جمع کند، حتی قوانین مذهبی. این توهم به خصوص در فقه و درباره قرآن هم ایجاد شده بود. در اوایل انقلاب گروهی می گفتند که ما به قانون نیاز نداریم و هر چه بخواهیم در قرآن است، بنابراین قانون ما قرآن است و احتیاجی به مجلس قانونگذاری نداریم و فقط باید یک حکومت عدل اسلامی تشکیل دهیم. این فکر به ظاهر فریبنده است ولی وقتی دقت کنیم، می بینیم از ابتدا خریداری پیدا نکرد. قرآن برای این نازل نشده که تمامی راه حلهای زندگی اجتماعی در آن باشد. گذشته از این، سؤال مهم این است که قانون کامل چه قانونی است؟ قانونی که برای نحوه دست و صورت شستن، غذا خوردن، دستشویی رفتن، اداره رفتن و کار کردن، برای شما قاعده وضع کند و همه را به شما دستور دهد یا قانون کامل قانونی است که انسان کامل بسازد. انسان عاقل و خردمند، انسانی که با عصای عقل خود مسیر سنگلاخ زندگی را طی کند؟ قرآن از این قبیل است.

مخالفان مجلس برای کمال قرآن استناد می کردند به آیه، لا رطب و لا یابس. بسن الافی کتاب مبین هیچ خشک و تری نیست، مگر در کتاب مبین. در حالی که اگر شما تفاسیر را نگاه کنید، همه یک جهت و یک دل اعتقاد دارند که مقصود از کتاب مبین قرآن نیست، مقصود لوح محفوظ الهی است. در آنجاست که هیچ خشک و تری نیست که ثبت نشده باشد و هیچ چیز از علم خدا بیرون نیست. هیچ لزومی دارد ما چیزی را به قرآن نسبت دهیم که کتاب برای آن نیامده است. قرآن که کتاب قانونگذاری نیست، مکتب انسان سازی است. وانگهی، بسیاری از مطالب است که در قانون مبهم می ماند و بعد از اینکه مدتی وانگهی، بسیاری از مطالب است که در قانون مبهم می ماند و بعد از اینکه مدتی گذشت واژه هایی که در قانون به کار رفته برای مردم غریب به نظر می آید و لازم است که کسی آنها را معنی کند و قلمرو و اجرایشان را نشان بدهد و بگوید مقصود چیست؟ فصیح ترین و بلیغ ترین قوانین قادر نیستند وضعی را به وجود بیاورند که احتیاجی به تفسیر نداشته باشد. ما از قرآن کتابی فصیح تر نداریم. قرآن در روزی نازل شد که اعراب شرافت و هنرشان در اینجا نوشته های ادبی و قصاید و شعرهایی بود که به کعبه می آویختند. در آن روز قرآن ادعا می کرد: (اگر تردید دارید نسبت به آنچه نازل کردیم یک سوره مثل آن بیاورید. اگر نیاورید که هیچ گاه نمی توانید بیاورید آنگاه از آتشی بترسید که هیزم آن از انسانهاست، یعنی از آتش جهنم بترسید). با وجود این، می بینید که تا چه اندازه

تشخیص تحقق موضوع (صغرا) با پیچیدگی های فراوان همراه است بلکه به دلایلی همچون ابهام، نقص و تعارض در قوانین، تشخیص قاعده حاکم بر دعوا نیز با چالش جدی روبروست. در اغلب موارد قاضی با چند راه حل مواجه است. اینجاست که پای قواعد تفسیری برای کمک به ترجیح یکی از احتمالات به میان می آید اما قواعد تفسیری نیز بر خلاف قواعد منطقی صوری فاقد وصف ضرورت بوده و امکان اجرای همزمان دو یا چند قاعده تفسیری با نتایج متعارض در یک مورد منتفی نیست (الشریف و آرابی، ۱۳۹۴). در عمل مهم ترین عاملی که بر دادرسی در انتخاب یکی از چند راه حل مختلف تأثیر می گذارد، شهود و عرفان حقوقی دادرسی است؛ هر چند این کارگزار پنهان خود را در زیر قواعد تفسیری پنهان می نماید. در هر نظام حقوقی، قواعد تفسیری مختلفی برای رفع ابهام از قوانین وجود دارند که به هنگام بروز اختلاف و ظهور ابهام در متون حقوقی مورد استناد دادرسی قرار می گیرند. در برخی نظام های حقوقی تفسیر قضایی مبتنی بر اراده افراد صورت می گیرد و اثبات آن جز با مراجعه به ادله ممکن نیست. در مقابل برخی سیستم های حقوقی از کلیه ادله مرتبط به آرای قضایی برای تفسیر آن بهره می برند. بنابراین عوامل مذکور در چگونگی شکل گیری آرای قضایی موثر می باشند. لذا در مقاله حاضر به قلمرو تفسیر قضایی در حقوق ایران با مطالعه تطبیقی حقوق انگلستان و فرانسه پرداخته شده است.

مفهوم تفسیر

تفسیر مصدر باب تفعیل است از ماده «فَسَّرَ» به معنی ظهور و کشف. بنابراین می توان آن را به معنی هویدا کردن، ایضاح و بیان معنی سخن یا هر چیز دیگری به شکل مطلق دانست. البته تبادر اولیه از معنی تفسیر شرح و بیان معنی سخن است (اعم از مکتوب و شفاهی). بر همین اساس بیان شده تفسیر عبارت است از حل غوامض لفظ به طور کلی. در تفسیر هر موضوعی از دو منبع استفاده می شود: ۱- الفاظ و عباراتی که مستقیماً در متن به کار رفته و می توان از آن به متن تعبیر نمود؛ ۲- شرایط و زمینه هایی که بستر به کار گیری عبارات مزبور تلقی شده و زمینه نامیده می شود. از آنجا که ممکن است بین این دو منبع تعارض و اختلاف پیش آید، تفسیر تلاشی است تا از طریق تطبیق بین این دو، معنا و مقصود حقیقی به دست آید. (موسوی و همکاران، ۱۳۹۱). تفسیر دارای سه عنصر است:

۱- **کشف ابهامات:** در جایی که عبارات به کار رفته به حدی از صراحت برخوردار باشند که هیچ ابهامی در فهم آنها وجود نداشته باشد، تفسیر منتفی است. این ابهام را می توان در قرارداد به صورت بروز اختلاف بین طرفین متجلی دانست (کاتوزیان، ۱۳۸۵).

۲- **اظهار مکتوب یا شفاهی:** از دیگر ویژگی های موضوع تفسیر، مکتوب یا شفاهی بودن آن است. اصولاً امور دَعْنی و انتزاعی را نمی توان متعلق تفسیر دانست. از این روی ضروری است معنایی به شکل مکتوب یا شفاهی اعلام شود تا بتوان اقدام به تفسیر آن نمود.

۳- **تلاش برای بیان مقاصد و اهداف گوینده:** تفسیری که در راستای کشف معنای مورد قصد گوینده نباشد معتبر نیست. بنابراین در صورتی که مفسر در شرح عبارات، بر خلاف قرائن قطعی اقدام کند و یا مبتنی بر پیش فرض های شخصی و غیر قابل انتساب به متن اقدام به تفسیر نماید (تفسیر به رای) عنصر سوم تفسیر را نادیده انگاشته است. (طباطبایی، ۱۳۷۴).

ضرورت و اهمیت تفسیر

برای نشان دادن اهمیت تفسیر، از قانون اساسی باید آغاز نمود: معمولاً دولتهایی که با انقلاب روی کار می آیند، برای اینکه نفوذی بین مردم پیدا کنند، حقوق و آزادهایی در قانون اساسی پیش بینی می کنند. ولی، همین که بر اریکه قدرت مستقر شدند، پشیمان می شوند و برای اینکه این حقوق را

در تفسیر و تعبیر قرآن اختلاف ایجاد شده است. قضاوت حقوقدان این چنین نیست و همه آنها حقیقت را دیده اند (کاتوزیان، ۱۳۸۵).

محتوای تفسیر

منظور از محتوای تفسیر مطالبی است که اصولاً ذکر آنها در یک تفسیر (به معنای خاص) ضروری تشخیص داده می‌شود. در زیر به مواردی که توجه به آنها از سوی مفسر اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد اشاره می‌شود:

عنوان تفسیر: در تعیین این عنوان باید از توصیف حقوقی رأی مورد تفسیر که در فیش رأی استفاده شود

کلمات کلیدی: در تفسیر رأی این کلمات باید بلافاصله پس از عنوان تفسیر و در زیر آن بیاید، بعلاوه در اینجا قید عبارت «کلمات کلیدی» ضروری نیست.

مشخصات و تاریخ رأی مورد تفسیر و مرجع صادر کننده رأی: این مشخصات نیز به راحتی از فیش رأی، قابل انتقال به متن تفسیر نهایی است. ذکر آن قسمت از رأی که متضمن راه حل حقوقی اعمال شده توسط دیوان (دادگاه) است: این قسمت از اهمیت فراوانی برخوردار است زیرا هدف از تفسیر رأی، نقد و تحلیل راه حل ارائه شده توسط رأی مورد تفسیر است. ذکر این نکته ضرورت دارد که ممکن است در این قسمت به بیان خلاصه یک رأی اکتفا نشود و خلاصه آراء دیگری هم که در آنها راه حل‌های مشابهی اتخاذ شده ذکر شود.

منبع رأی مورد تفسیر: رأیی که موضوع نقد قرار دارد ممکن است برای اولین بار در روزنامه رسمی کشور، مجموعه آراء دیوان عالی کشور یا دیوان عدالت اداری یا مجلات علمی-پژوهشی یا علمی-ترویجی یا در یک پایان‌نامه منتشر شده باشد. در هر صورت، ارجاع به رأی مورد تفسیر باید همانند ارجاعات در مقاله‌ها و نوشته‌های علمی و پژوهش‌های حقوقی صورت گیرد.

مشخصات اجمالی طرفین دعوا: در این قسمت فقط باید به متن تفسیر اضافه شود.

تشریح امور موضوعی تحت عنوان «موضوعات»: از آنجا که مفسر قبلاً در فیش رأی امور موضوعی را از رأی مورد تفسیر استخراج کرده به راحتی می‌تواند آن را به تفسیر انتقال دهد.

متن کامل رأی یا خلاصه آن: معمولاً در تفسیرهایی که توسط حقوقدانان فرانسوی از آراء قضایی به عمل می‌آید علاوه بر ذکر راه حل حقوقی ارائه شده توسط مرجع قضایی در آغاز تفسیر، متن کامل رأی یا تصمیم مورد تفسیر یا خلاصه‌ای از آن نیز پس از تشریح امور موضوعی بیان می‌شود. این قسمت از تفسیر می‌تواند به مخاطب در درک بیشتر و بهتر مجموع عناصر رأی کمک کند. بعلاوه متن رأی حاوی دفاعیات و استدلال‌های طرفین دعوا نیز به مخاطب امکان می‌دهد به توجه به سایر عناصر رأی، کیفیت تفسیر از سوی مفسر را ارزیابی کند. از آنجا که به طور معمول آراء صادر شده از مراجع قضایی ایران حتی تصمیمات دیوان عالی کشور کوتاه است، می‌توان آن را به طور کامل در تفسیر ذکر کرد.

مقدمه تفسیر: این قسمت از تفسیر که در حقوق فرانسه از آن به «ملاحظات» یاد می‌شود دارای اهمیت فراوانی است. در این قسمت از تفسیر، مفسر می‌تواند در تهیه مقدمه از آنچه در فیش رأی تحت عنوان «معرفی کامل موضوع» تهیه کرده کمال استفاده را بکند. بدین ترتیب مفسر می‌تواند مقدمه را در صورت لزوم با اشارات ادبی یا حقوقی شروع کرده، به مسائل روز یا مسائل اجتماعی مرتبط با موضوع اشاره کند، توجه خوانندگان را به پیشینه موضوع تصمیم یا رأی جلب کند و یا اهمیت رأی در تحول رویه قضایی یا احیاناً عدم

انطباق آن با مقررات قانونی یا انطباق آن با مقتضیات اجتماعی و اقتصادی را یادآور شود.

قسمت اصلی تفسیر در چارچوب فهرست مطالب یا پلان اعلامی:

این قسمت از تفسیر محصول تلاش فکری مفسر است که در آن دیدگاه وی در خصوص رأی مورد تفسیر در چارچوب پلانی که در مقدمه اعلام شده نگاشته می‌شود. بدون تردید این قسمت از تفسیر مهم‌ترین قسمت آن است و هدف نهایی از تفسیر را تشکیل می‌دهد.

پلان تفسیر: کنفوسیوس گفته است که وی بیشتر از آنچه به دنبال پاسخ‌ها باشد به دنبال پرسش‌های خوب بوده است. بنابراین خیلی مهم است که در تفسیر یک رأی پرسش‌های خوبی مطرح کنیم و تفسیر را در حول مسئله‌های اساسی مرتبط با موضوع دعوا سازمان دهیم. وقتی که مسئله‌ها به خوبی مطرح شوند به طور طبیعی می‌تواند به طرح یک پلان مناسب منجر شود. در حقوق فرانسه مرسوم است که پلان در دو قسمت یا دو فصل طرح می‌شود که هر کدام از قسمت‌ها یا فصل‌ها می‌تواند خود دارای دو فصل فرعی باشد. البته طرح پلان در دو فصل الزامی و غیرقابل اجتناب نیست و به ندرت هماهنگی در طرح موضوعات ممکن است طرح پلان در سه فصل را ایجاد کند. بین دو فصل باید ارتباط و هماهنگی وجود داشته باشد نه اینکه یکی به دیگری اضافه شود. این نکته در مورد زیرفصل‌ها نیز صدق می‌کند. پلان باید طوری باشد که با توجه به مسئله اصلی دو فصل آن با توجه به مسئله اصلی و همچنین زیرفصل‌ها با توجه به عنوان فصل دارای ارتباط منطقی باشد. معمولاً تو صیه میشود از طرح پلانهای پیچیده خودداری شود، زیرا ساده‌ترین پلان‌ها اغلب بهترین هستند. به عنوان مثال، در صورتی که رأی مورد تفسیر ناظر به طلاق خلع باشد عنوان قسمت اول پلان می‌تواند «مفهوم و شرایط طلاق خلع» و قسمت دوم «آثار و احکام طلاق خلع» باشد یا در صورتی که رأی موضوع تفسیر اختیارات بازپرس در تحقیقات مقدماتی باشد، پلان تفسیر می‌تواند به صورت تاریخی تنظیم شود. در این صورت قسمت اول «اختیارات بازپرس قبل از قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۷۸» و قسمت دوم «اختیارات بازپرسر اساس قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۷۸» باشد.

شیوه تدوین تفسیر

پس از پیدا کردن پلان مناسب و نوشتن مقدمه باید متن تفسیر نگارش شود. متن تفسیر عمدتاً دو سوم محتوای تفسیر را تشکیل می‌دهد. اگر پلان دو فصل داشته باشد، هر فصل حدوداً باید یک سوم حجم تفسیر را شامل شود. فصل‌ها باید متعادل باشند هر چند تفاوت بیست درصدی در تفاوت بین حجم دو فصل پذیرفته می‌شود. در نگارش یک تفسیر مطالب انتقالی و اعلام پلان‌های واسطه‌ای از اهمیت زیادی برخوردار است. در هر فصل و زیرفصل باید با بیان مطالبی که خواننده را برای ورود به فصل یا زیرفصل بعدی آماده می‌کند خاتمه یابد. در انتهای هر فصل می‌توان نتیجه همان فصل را نیز در پایان ذکر کرد ولی نتیجه‌گیری در پایان زیرفصل‌ها یا قسمت‌های جزئی‌تر معمول نیست. مثل سایر پژوهش‌های حقوقی، تفسیر آراء می‌تواند متضمن ارجاعاتی باشد. این ارجاعات ممکن است از یک سو مربوط به عناصر موضوعی یا حکمی رأی مورد تفسیر و از سوی دیگر مربوط به رویه قضایی یا دکترین باشد. بدیهی است در مورد ارجاع به سایر آراء قضایی یا دکترین باید نشانی و آدرس دقیق آن به گونه‌ای که در هر پژوهش علمی مرسوم است درج شود

در تفسیر آراء قضایی، مفسر باید به برخی پرسش‌ها در زمینه رأی مورد تفسیر پاسخ دهد. از جمله اینکه آیا راه حل اتخاذ شده در رأی مورد تفسیر مناسب هست یا خیر؟ آیا نسبت به راه‌حل‌های قبلی رویه قضایی بهتر یا بدتر است؟ آیا نتایج عملی این راه حل در سایر زمینه‌های حقوق قابل اعمال است

است؛ زیرا در هر دعوای حقوقی یک نفر بازنده و یک فرد پیروز وجود دارد. اگر دعوا مستدل باشد، مطمئن باشیم که طرف بازنده است به اجرای رای تمکین می نماید. یعنی استدلال قضایی قطعاً روابط اجتماعی را به شیوه ای نظم می بخشد که ثبات اجتماعی حفظ شود. (فرخی نیا و صادق منش، ۱۳۹۱).

رابطه اصول حقوقی و تفسیر قانون

تفسیر قضایی در اصل ۷۳ قانون اساسی، به عنوان یکی از لوازم تمیز حق، پیش بینی شده است. این تفسیر به وسیله دادرسان در دعوای بین اشخاص انجام می شود و اعتبار آن نیز محدود به همان دعوا است؛ یعنی تفسیری را که دادرس در دعوای خاص از قانون می کند، نه در دعوای دیگر برای او الزام آور است نه سایر دادرسان موظفند از آن پیروی کنند؛ چنان که ماده ۵ قانون آیین دادرسی مدنی، در تأیید این اصل که ضامن استقلال قوه مقننه در برابر قوه قضاییه است، می گوید: «دادگاه هر دعوا را با قانون تطبیق کرده و حکم آن را تعیین می نماید و نباید به طور عموم و قاعده کلی حکم بدهد.» با وجود این، برای جلوگیری از اختلاف رویه قضایی و تأمین وحدت نظر بین محاکم، قانون در پاره ای موارد تفسیر دیوان عالی کشور را برای دادگاه ها الزام آور شناخته است. در فقه و حقوق اسلامی اصطلاح تفسیر رایج نیست و به جای آن از اصطلاح اجتهاد استفاده میشود که هدف استخراج احکام شرعی از ادله شرعی میباشد. طبق ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی اگر قوانین ناقص، متعارض و مجمل باشند، قاضی باید با کمک اصول حقوقی دست به تفسیر قوانین بزند تا بتواند نواقص قانون گذار را برطرف و حکم دعوی را مشخص نماید. در این موارد، اصول حقوقی معیاری برای تفسیر قوانین میباشد. هدف قانونگذار این بوده است که اصول حقوقی که زیربنای قوانین میباشد، به عنوان یک معیار و راهنما در اختیار قضات قرار بگیرند تا تفسیر آنها از قوانین همسو و در راستای اهداف قانونگذاری که همان نظم و عدالت است باشد. این امر باعث میشود که قضات از قلمرو قانون خارج نشوند و در راستای «اصل تفکیک قوا» با معیار درون قانونی، قوانین را تفسیر نمایند؛ چرا که قانونگذار قوانین را بر مبنای اصول وضع نموده است. بنابراین، طبیعی است که اصول حقوقی رابه عنوان یک معیار و راهنما به قضات معرفی نماید. افزون بر این همانگونه که قانون باید به صورت مساوی بین افراد اجرا شود، تفسیر قانون هم باید مساوی بین افراد باشد و زمانباین امر محقق میشود که قضات از یک معیار مشخص در تفسیر قوانین استفاده نمایند. در نتیجه اگر محاکم بدوی قوانین را بر اساس اصول حقوقی تفسیر نمایند و محاکم تجدیدنظر هم بر اساس همین معیار آراء بدوی را مورد ارزیابی قرار بدهند، باعث میشود که احکام دادگاهها به صورت منسجم صادر شوند.

مبنای اصول حقوقی در صدور حکم

در صورت تعین قانون، قاضی باید طبق قوانین حکم صادر نماید و در صورت فقدان قانون، باید اصول حقوقی را شناسایی و بر اساس آنها حکم دعوای را مشخص نماید. بنابراین در این فرض، اصول حقوقی، معیاری برای تفسیر قوانین نمی باشند، (چرا که قانونی وجود ندارد که بخواهد تفسیر شود) بلکه خود اصول حقوقی، مبنای مستندی هستند برای صدور حکم؛ به بیان دیگر، وقتی قاضی قانون حاکم بر موضوع را نمی یابد و در عین حال می خواهد که رأی صادر کند که موجه و غیر جانبدارانه باشد، باید از اصول حقوقی به عنوان جایگزین قانون استفاده نماید (میرزایی، ۱۴۰۰). اصل ۱۶۶ قانون اساسی و ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی اشاره به نقش مبنایی اصول حقوقی دارند. اصول حقوقی توسط حقوقدانان و قضات کشف میشوند. برای تشخیص اصل حقوقی برخی معیار «حمایت نهادی» را مطرح کرده اند؛ براساس این معیار، اصلی حقوقی است که مبنای وضع قوانین و همچنین توجیه کننده آنها باشد. پس اگر میخواهیم

یا خیر؟ آیا راه حل انتخابی می تواند به راه حلی اصلی در زمینه موضوع دعوا تبدیل شود یا خیر. در پاسخ به این پرسش ها از یک سو باید به ویژگی های موضوع دعوا یا مسائل موضوعی توجه شود تا امکان مقایسه رأی مورد تفسیر با آرای ناظر به همان موضوع یا موضوعات مشابه ممکن شود. از سوی دیگر، در صورت لزوم باید محیط اقتصادی و اجتماعی را که رأی را احاطه کرده است معین کرد و نتایج تصمیم قضایی را از این حیث مورد ارزیابی قرار داد. (زرکلام، ۱۳۹۱).

تفسیر و دادرسی

دادرسی و صدور حکم مقتضی، بدون تفسیر قانون تحقق نمی یابد و تفسیر متن اعم از موضوع و حکم آن، یکی از مقدمات صدور حکم را تشکیل می دهد. این نه بدان دلیل است که دادرسی یا قضاوت همان تفسیر است، بلکه بالعکس این دو غیر از هم اند، همچنانچه که فهم و تفسیر عین هم اند و این دو و استنباط، مفاهیمی تصویری اند، نه تصدیقی؛ از اینرو آنها با مفاهیم تصدیقی مثل محاکمه، قضاوت، دادرسی، رسیدگی ماهوی، حکم و تطبیق تفاوت اساسی دارند. تفسیر فعالیت عقلانی مخاطب است که با شنیدن و خواندن تعابیر زبانی میتواند معنای آنها را تصور و سپس آنها را فهم کند؛ اما غیر از این، فعالیت تفسیری در دانش حقوق، آثار عملی بیشتری دارد؛ از اینرو شایسته می نماید مصداقاً جایگاه تفسیر حقوقی را ملاحظه نماییم (ظفری، ۱۳۹۸). ماده ۲۲۴ قانون مدنی می گوید: «الفاظ عقود محمول است بر معانی عرفیه.» این ماده ویژه قرارداد نیست، در تفسیر هم به کار می آید. می توان این قاعده را به عنوان یک قاعده کلی و معقول در نظر گرفت و در همه جا از آن استفاده کرد. نباید با الفاظ بازی کرد و قانون را از معبر اصلی خود خارج کرد. به عنوان مثال وقتی قانون حکم می کند که جرم سیاسی در دادگاه دادگستری باید با حضور هیئت منصفه رسیدگی شود، دخالت هیئت منصفه یک مطلب متعارف است و در تمام دنیا پذیرفته شده است. حضور هیئت منصفه یعنی حضور در رأی و در سیر دادرسی. این که می گویند هیئت منصفه به عنوان مشاور است، تحریف اصل از متعارف است؛ می دانیم همه جا می توان از مشاور استفاده کرد و احتیاج به قانون ندارد. می گویند: هیئت منصفه شرعی نیست! سوال من این است که کدام کار شما شرعی است؟ مگر در شرع دادستان داشته ایم؟ رئیس قوه قضاییه داشته ایم یا دیوان عدالت اداری داشته ایم؟ (کاتوزیان، ۱۳۸۳).

همچنین در مرحله تفسیر اگر با دلایل متعدد و متعارضی مواجه باشیم، لازم است مناسبات بین ادله به طور دقیق بررسی و تعارض بین آنها به گونه ای عقلایی حل شود. بدون عبور منطقی از این مقطع نمیتوان اظهار نظر حقوقی و قضایی کرد. ممکن است در مقطع توصیف حقایق خارجی، یا شناسایی مفهوم یا موضوع یا شناسایی حکم، تنها یک دلیل معتبر وجود داشته باشد؛ در این صورت تعارضی پدید نمی آید. اما اگر با دو یا چند دلیل معتبر مواجه شویم که مفاد آنها با یکدیگر برخورد داشته باشد، ناگزیر باید با بهره گیری از قواعد حل تعارض، این مشکل مرتفع شود. قواعد حل تعارض متناسب با ماهیت و مفاد دلایلی که با هم برخورد دارند و مراحل مختلف این برخورد، طراحی و تعیین شده است. به اختصار میتوان گفت که از یک سو، دلایل متعارض، یا همه لفظی اند یا غیر لفظی اند، یا برخی لفظی و برخی غیر لفظی اند. از سوی دیگر، برخورد آنها با یکدیگر، یا بدوی و ابتدایی است یا تثبیت شده و نهایی. برخورد ادله اگر در مفهوم گسترده مراد باشد، حتی شامل حکومت و ورود هم میشود؛ و اگر در مفهوم محدود و خاص در نظر گرفته شود، در مقابل آنها قرار میگیرد. به منظور اختصار، در اینجا مفهوم گسترده تعارض مورد نظر است (دبلمی، ۱۳۹۹). بنابراین ثبات نظم حقوقی و به تبع آن نظم اجتماعی در گرو آراء مستدل

بر اساس همین معیار آراء بدویرا مورد سنجش و ارزیابی قرار بدهند. ولیاگر قضات در تفسیر قانون، اصول حقوقی را در نظر نگیرند باعث میشود که یک قاضی بنا به سلیقه خودش مصلحت را در نظر بگیرد و قاضی دیگر عدالت را این امر باعث میشود که احکام دادگاهها هیچ وقت به صورت منسجم صادر نشوند.

در نظام حقوقی انگلستان نیز هیچ یک از متون قانونی به تعریف تفسیر نپرداخته است، ولی حقوقدانان و آرای قضایی این نقیصه را جبران نموده اند. در نظام حقوقی انگلستان نیز می توان به این نکته پی برد که دادرسی در کنار اهمیت دادن به اراده و قصد طرفین دعوا و تأمین اهداف آنها در تفسیر قرارداد، تفسیری را برمی گزیند که علاوه بر تأمین منافع فردی، مضر به حال اجتماع نیز نباشد. به این ترتیب دادرسی در مواجهه با یک قرارداد و تفسیر آن باید بین دو نکته اساسی پیوند برقرار نماید:

الف) تفسیری نماید که برخاسته از قصد مشترک بوده و در جهت تأمین منافع و انتظارات فردی آنها از نتیجه قرارداد باشد.

ب) طرفین دعوا را به عنوان جزئی از اجزای جامعه پنداشته و به آنان هرگز اجازه ندهد که در جهت تأمین منافع فردی، هنجارهای اجتماعی را نادیده بگیرند. در واقع در تفسیر قرارداد، مخالفت نکردن با الزامات و هنجارهای اجتماعی را مد نظر قرار داده و تفسیری را برگزیند که علاوه بر تأمین منافع فردی، در جهت تأمین منافع اجتماعی نیز باشد (داوینو، ۱۹۶۷).

با برقراری تعادل و توازن بین نکات مزبور، تفسیر قرارداد به معنای پی بردن به قصد مشترک طرفین در جهت خواست‌های آنان با در نظر گرفتن محدودیت‌های اجتماعی و احترام به عوامل اجتماعی است. بنابراین در تفسیر آرای قضایی، آموز‌های مکاتب فردی و اصالت اجتماعی با یکدیگر تلفیق شده و دادرسی را و می دارند تا با توجه به مواد زیر به رفع ابهام از قرارداد بپردازد:

الف) به کشف قصد مشترک طرفین پرداخته و براساس شروط قراردادی تفسیری را به عمل می آورد که مد نظر آنان است. در این بین به تمامی شروط صریح و شروط ضمنی توجه نموده و آنها را به گونه ای با هم پیوند می دهد که مطابق با اراده طرفین قرارداد باشد. در واقع تمامی مفاد سند و محتویات آن در نظر گرفته شده و هدف اساسی، حل اختلاف بین طرفین براساس خواست مشترک و در جهت منافع مشترک آنان است

ب) در تفسیر آرای قضایی به قوانین موضوعه اهمیت می دهد. قانون برخی از قراردادها را از بدو برای انعقاد باطل می داند

تمام قراردادهای مربوط به قمار و « : مثال ماده ۱۸ قانون قمار مصوب ۵۱۸۴۵، اذعان می دارد شرط بندی، خواه شفاهاً و خواه کتباً منعقد شوند باطل و بلا اثر خواهند بود و هیچ ادعایی برای استرداد وجه یا چیزهای بارزش مورد ادعای برنده قمار، یا اشیائی که به دست ثالثی سپرده شده تا پس از وقوع شرط بندی آنها را به برنده قمار بدهد، در دادگاه های قانونی یا انصاف قابل اقامه یا استماع نخواهد بود (انتچو، ۲۰۱۴). بنابراین در رجوع به قرارداد و تفسیر آن، دادرسی باید به نظر اجتماع و نمایندگان آن احترام گذارد و در جهت حفظ منافع عمومی گام بردارد. از این روست که توافق اشخاص برای انعقاد قراردادهایی که برای ارتکاب جرم یا تخلفات مدنی و نیز قراردادهای مربوط به روابط جنسی نامشروع که مطابق قوانین موضوعه باطل اعلام شده اند معتبر نبوده و دادرسی در تفسیر این قراردادها، به دلیل مخالفت با قوانین آمره راهی را خواهد پیمود که به بطلان قرارداد بیانجامد.

ج) علاوه بر رعایت قوانین موضوعه و احترام به آنها، قرارداد باید در جهت تفسیر شود که به نظم عمومی لطمه ای وارد نشود. با این وصف، چه در زمان انعقاد قرارداد و چه در زمان اجرا آن، هر گاه شرط قراردادی آشکارا مخل نظم عمومی باشد آن شرط از قرارداد حذف می شود و اگر شرط به گونه ای

بدانیم که اصل «هیچکس نمیتواند از خطای خود بهره مند شود.» یک اصل حقوقی است یا نه باید به تصمیمات گذشته قانونگذار توجه کنیم و اصول مطلوب او را استخراج کنیم.

به عنوان مثال در حقوق ایران ماده ۸۸۰ قانون مدنی بر اساس اصل یاد شده وضع شده است؛ چراکه هدف این بوده است کسی که عمداً مورت خودش رامیکشد، نتواند ارث ببرد. برخی دیگر معیار «عرف قضایی» را مطرح و معتقدند اگر یک اصل به وسیله قضات در یک دوره نسبتاً طولانی مورد استناد قرار گیرد به نحوی که قضات خود را مکلف به رعایت آن بدانند، این اصل، حقوقی خواهد بود و اگر عرف قضایی مؤید اصلی نباشد آن اصل حقوقی نخواهد بود. بنابراین، برای احراز اصول حقوقی قاضی باید اولاً به نظرات دکترین تسلط داشته باشد، به این معنا که نویسندگان بنام حقوقی که نظراتشان را در قالب کتاب یا مقاله ارائه میدهند میتوانند، بهترین راهنمای قضات برای کشف اصول حقوقی باشند. به عنوان مثال اصل «حسن نیت در قراردادها»، اصل «عدم توجه ایرادات در مقابل دارنده با حسن نیت»، اصل «ابقاء عقود» و اصل «عدالت معاوضی در قراردادها» توسط حقوقدانان کشف و توسط قضات وارد رویه قضایی شده است. ثانیاً اگر قاضی به مبانی حقوق آگاهی داشته باشد، قطعاً بهتر میتواند اصول حقوقی را کشف نماید. به عنوان مثال، اصل حقوقی «هیچکس نمیتواند از خطای خودش بهره مند شود.» توسط یک قاضی کشف و در خصوص دعوی مطروحه اعمال شد. ثالثاً تسلط قاضیه قوانین باعث میشود که قاضیاز مفاد قوانین، بتواند اصول حقوقی را استنباط نماید. مانند «اصل الضرر» که از مفاد ماده ۱۳۲ قانون مدنی استنباط میشود. در حقوق اسلام، قانون شامل کتاب و سنت است و فقها بر مبنای آنها اصول حقوقی را استخراج میکردند.

نحوه تفسیر بر پایه اصول حقوقی

در حقوق ایران تفسیر بر اساس اصول حقوقی بر دو رکن استوار است. اول اینکه قاضی اصل حقوقی ایران میتواند اجرا نماید که بتواند قوانین موجود را به خوبی توجیه نماید. به عنوان مثال اصل «الضرر» به خوبی مواد ۵۹۱ و ۵۹۲ قانون مدنی را توجیه میکند. دوم اینکه قاضی در اجرای یک اصل حقوقی باید «اصل انسجام» را در نظر بگیرد به این معنا که قضات از یک منظر، حکم موضوعها را مشخص نمایند و تصمیماتی بگیرند که با تصمیمات دیگر منسجم باشند. به عنوان نمونه قانونگذار در مورد فردی که حاجب خود را کشته است سکوت کرده است (دبیرنیا و شبانی، ۱۴۰۲). در اینجا قاضی بر اساس اصل حقوقی «هیچکس نمیتواند از خطای خودش بهره مند شود» باید فردی را که حاجب خود را کشته است از ارث محروم کند. این تفسیر درستی از قوانین است، زیرا محروم ماندن قاتل حاجب از ارث همراه و منسجم با حکم محروم ماندن قاتل مورت از ارث است. (ماده ۸۸۰ قانون مدنی) یا انسجام قوانین ایجاب میکند که ماده ۳۹۵ قانون مدنی طبق اصل «لزوم قراردادها» و اصل «ابقاء عقود» تفسیر شود نه اصل الضرر. بنابراین در تفسیر یک قانون ممکن است چند اصل کاملاً متعارض مطرح بشود در اینجا است که قاضی باید آن اصل حقوقی که انسجام و توجیه کننده قوانین است انتخاب نماید. قضات در اجرای اصول حقوقی باید به اصل انطباق و اصل انسجام توجه داشته باشند؛ بر اساس اصل انطباق اصل حقوقی را انتخاب نمایند که به بهترین نحو ممکن، قوانین موجود را توجیه نماید و بر اساس اصل انسجام اصل حقوقی را انتخاب نمایند که همراه با سایر تصمیمات آنها و همصدا با مجموع قوانین باشد. بنابراین اجرای اصول حقوقی توسط دادگاهها باعث میشود که قوانین به صورت منسجم اعمال شوند و احکام دادگاهها نیز به صورت منسجم صادر شود. ارزیابی و سنجش قوانین بر اساس اصول حقوقی به عنوان یک معیار اصلی راهنما باعث میشود که دادگاههای تالی با یک معیار مشخص و معینی قوانین را تفسیر یا احکام خود را توجیه نمایند و دادگاههای عالی نیز

گردآورده اند. مجموعه «توجیه و نقد رویه قضایی»، نمونه ای از این تلاش ها برای اثر گذاری و هدایت آراء دادگاه هاست.

۲- نتیجه گیری

متن حقوقی کلید اصلی فهم و مراد مولف و مقنن در وضع قانون است. اما به تنهای یک کافی نیست و مفسر باید در حد توان خویش به ورای متن بیاندیشد. نمی توان انتظار داشت مفسر در تقنین و طبع قانون به بازسازی دنیای ذهنی مولف و یا متن دست یابد بی آنکه اطلاعات کافی داشته باشد. خطاست که همه استنتاجات مطلوب قضایی و احکام حقوقی در خصوص قوانین کیفری، مدنی و تجاری را از خود متن بدست آورد. مفسر حقوقی مجبور است برای تفسیر صحیح متن و درک مراد مولف و باز تولید آگاهی او اطلاعات بیرونی بدست آمده را منابع دیگر را با داده های خود متن حقوقی مقایسه کند. موقعیت هرمنوتیکی و افق معنایی مفسر حقوقی در امر قضا همیشه از تاریخ و شرایط وضع قانون و سنت اثر می پذیرد. از این رو تاریخی و سیال است. قوانین تنها بخشی از واقعیت های حقوقی است و تمام شرایطی که در جامعه رخ می دهد، در قوانین پیش بینی نمی شود. رویه قضایی عاملی برای تفسیر داده های نو، رفع نیازها، سکوت و نقص و اجمال قوانین است. اما اعتبار رویه قضایی نسبی است و جنبه الزامی ندارد. رویه قضایی مفهوم گسترده ای دارد که رویه قضایی به معنای خاص، یعنی آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور، دارد که می تواند رویه قضایی را به عنوان یکی از منابع حقوق به شمار آورد و آن را با خواست افراد جامعه منطبق می کند و می تواند نقاط ضعف قانون و تفسیر آرا توسط قضات را برطرف کند.

طبق اصل ۱۶۶ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی قضات موظفند که در صورت ابهام یا فقدان قانون به استناد اصول حقوقی حکم دعاوی را صادر نمایند. در این قوانین اولاً مفهوم اصول حقوقی در رابطه با قانون، روح قانون، فتاوی و قواعد فقهی مشخص نمی باشد. ثانیاً هیچ معیاری در اختیار قاضی نیست تا بتواند یک اصل حقوقی را از اصل غیرحقوقی تشخیص بدهد. اصول حقوقی برخلاف قانون و منابع معتبر اسلامی و فتاوی به صورت مکتوب نیستند، به همین دلیل اجرای آن ها پیچیده و دشوار است. اصول حقوقی نماینده و بازگوکننده ارزش های موجود در یک جامعه هستند که قوانین بر اساس آن ها شکل می گیرند. بنابراین اصول حقوقی، معیاری درون قانونی و اصلی راهنما برای فهمیدن قانون می باشند؛ به این معنا که اصول حقوقی در صورت ابهام قانون، معیاری برای تفسیر قانون و در صورت فقدان قانون مبنا و مستندی برای احکام دادگاه ها می باشند. قاضی باید آن اصل حقوقی را اجرا کند که باعث انسجام قوانین و بهترین توجیه کننده برای آن ها باشد. تفسیر بر پایه اصول حقوقی باعث شکل گیری رویه واحد در محاکم می شود.

متن قانون مهمترین منبع تفسیر است که دادرسی طول مسافت لفظ تا معنا و مراد مقنن را با تکیه بر قواعد زبانشناختی و حقوقی میپیماید؛ اگر طبق قواعد مذکور بین لفظ تا معنا فاصله ای نباشد، فهم معنا به صورت نص است. اگر به اقتضای این قواعد، این فاصله تنها با فهم و تفاهم عرفی بر داشته شود، فهم معنا به صورت ظهور الفاظ نمود مییابد؛ ولی اگر با این قواعد نتوان فاصله لفظ تا معنای مراد مانتن را پیمود، متن به صورت مجمل باقی میماند و مفسر باید با آن قواعد، معنای الفاظ را با مقاصد خویش فهم کند. با وجود این منافاتی میان وحدت ذاتی تفسیر قانون و تعدد منبع آن نیست؛ زیرا تکیه بر هر یک تفسیر را دارای مراتب شدت و ضعف یا کمال و نقص مینماید. پیشنهاد میگردد که قانونگذار قوانینی که وضع میکند، در ابتدای هر فصل، چندین ماده را به بیان اصول حقوقی که بر مبنای آن اقدام به وضع قوانین نموده است اختصاص دهد تا انسجام بین احکام داده گاه ها بوجود آید.

مندرج شود که حذف آن موجب اخلاص در روابط کلی طرفین گردد، کل قرارداد باطل و بلااثر خواهد شد. (گرانر، ۲۰۰)

د) علاوه بر رعایت قوانین موضوعه و نظم عمومی اعمال شده از سوی قضات، در تفسیر آرای قضایی، قواعد اخلاقی نیز باید مدنظر قرار گیرد. از این رو هیچ شخصی نمی تواند در معنی دادن به الفاظ، معنایی را برگزیند که مخالف با اصول و قواعد اخلاقی پذیرفته شده در جامعه است. بنابراین در تفسیر قراردادهای مربوط به نامزدی و ازدواج، معنایی برگزیده خواهد شد که علاوه بر تبیین مشترک طرفین، با اصول اخلاقی نیز سازگار بوده و در عمل به حرمت خانوادگی لطمه نزند.

در خصوص نظام حقوقی فرانسه می توان گفت که پس از تصویب قانون مدنی فرانسه، دیوان عالی تصمیم گرفت تفسیر آرا قضایی را در زمره مسایل حکمی قلمداد کند، سپس بر این نظریه ایرادی وارد شد که قانون و قرارداد شباهت دارند و قرار داد از این شباهت بهره می گیرد. در همان حین هیئت عمومی دیوان عالی تصمیم گرفت، تفسیر قرارداد را مسیله موضوعی قلمداد کرد و در صلاحیت قضات ماهوی قرار دهد با وجود این رویه قضایی فرانسه بر این امر استوار شده است که چنانچه آرای قضایی به صورت واضح مورد تفسیر قرار گرفته باشد، حق نظارت دیوان عالی کشور بر تفاسیر محفوظ است (سیلوا، ۲۰۱۴). از سوی دیگر چون دادگاه های بدوی می خواستند آراء صادره آنان از محدوده صلاحیت دیوانعالی خارج شده و نقض نشود، آثار ماهوی شروط و بندهای قرارداد را به اوضاع و احوال خارجی مستند می کردند تا آرای واضح به حساب نیاید و وانمود می کردند تفسیر آنها بخاطر وجود ابهام بوده است. (افشار اردبیلی و همکاران، ۱۴۰۱).

امروزه اکثریت حقوق دانان فرانسوی کم و بیش پذیرفته اند که رویه قضایی منبعی حقوقی است و آن را در کنار قانون؛ موجد قواعد حقوقی معرفی کرده اند و آن دو را زاینده حقوق می دانند و چنین استدلال کرده اند که چون رویه قضایی تفسیری سازنده از قانون است به نوعی می تواند اعتبار قاعده قانونی را نیز به خود بگیرد. در نظام حقوقی فرانسه رویه قضایی همواره نقش منبع تکمیلی حقوق را ایفا نموده و در غیاب قانون مؤثر است و رویه قضایی به معنای آرای صادره از دیوان عالی کشور را برای منبع حقوق مؤثر می دانند (لانگ، ۱۹۹۲).

منبع اصلی صدور آرای قضایی در فرانسه از طریق رویه قضایی است که باعث تسهیل اعمال احکام توسط دولت جمهوری فرانسه گردید؛ بنابراین برای تعیین حدود صلاحیت محاکم قضایی فرانسه باید در رویه قضایی آنها مطالعات حقوقی انجام داد. قاضی اداری فرانسوی دکتترین را با واسطه به رویه قضایی تبدیل می نماید و به صورت غیررسمی اقدام به سیاست گذاری و البته قانونگذاری می کند تا جایی که برخی از آن اقدام به عنوان حکومت قضایی، قاضی قانونگذار یا قاضی سیاست گذار یاد می کنند. نظام دادرسی اداری و دادرسی قضایی از هم متمایزند. در رأس محاکم اداری، شورای دولتی قضایی و دیوان کشور قرار دارد (دیگو، ۲۰۱۴).

نظام آموزش حقوق فرانسه از آموزش روش نوشتن شرح و نقد رأی اهدافی را دنبال می کند. یکی از این اهداف نظارت بر آرای دادگاه ها از سوی جامعه دانشگاهی حقوق است هم چنین از این طریق پیوند وثیقی میان دادگاه ها و دانشکده های حقوق، یعنی میان قضات و صاحب نظران حقوقی، برقرار می شود و این رابطه دوسویه فواید بسیاری برای هر دو طرف دارد. نقد رأی یا نقد رویه قضایی یکی از کوشش های علمی مورد علاقه حقوقدانان برجسته است و در ایران نیز استادان فن به این بحث علاقه نشان داده اند و مجموعه هایی

مراجع

- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۳). اصول منطقی حاکم بر تفسیر قانون اساسی. حقوق اساسی، ۲(۳)، ۳۰۳-۳۰۸.
- کاتوزیان، دکتر ناصر. (۱۳۸۵). سهم عدالت در تفسیر قانون. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۲۳(۷)، ۴۴-۲۳.
- مودن زادگان، حسنعلی، غلامعلی زاده، حسن. (۱۳۸۸). بررسی تحلیلی جایگاه تفسیر شک به نفع متهم در حقوق کیفری. پژوهش‌نامه حقوق اسلامی، ۲(۱)، ۱۴۱-۱۵۹.
- موسوی، سید فضل‌الله، موسوی، سید مهدی، وکیلی مقدم، محمد حسین، غلامی، مهدی. (۱۳۹۱). مطالعه تطبیقی اصول تفسیر قرارداد. پژوهش حقوق خصوصی، ۱(۱)، ۱۸۳-۲۱۳.
- میرزایی، اقبال علی. (۱۴۰۰). نقش اصول حقوقی در تفسیر و رفع تعارض قوانین؛ مطالعه موردی قوانین کیفری و مدنی ایران. مجله حقوقی دادگستری، ۸۵(۱۱۳)، ۳۰۹-۳۳۱.
- یاوری، اسدالله، مهرآرام، پرهام. (۱۳۹۷). تفسیر قضایی در حقوق عمومی. مجله حقوقی دادگستری، ۲۶۳-۲۸۸، (۱۰۲).
- یوسفی، ایمان، یوسفی، سعید. (۱۴۰۱). تفسیر واقع‌گرایانه در قلمرو دادرسی کیفری (با تأکید بر ماده ۷۹ قانون آیین دادرسی کیفری). پژوهش‌های حقوقی، ۲۱(۵۲)، ۳۹۳-۴۱۳.
- Dainow, Joseph (1967). "The civil law and common law: some points of comparison". The American journal of comparative law, vol 15, no 3
- Cacciotti, Silvia. "Diritto Administrative Per Tutti I Concorsi" 3a EdizioneDiritto Milano: AlphaTest, 2014.
- Diego Solenne. "Codice del Processo Administrativo". Santarcangelo di Romagna Diritto MaggioliEditore, 2014.
- Entchev, Ivo (2011). "A Response-dependent theory of precedent". Law and philosophy, vol 30, no 3.
- Long. "Le conseil d'Etat et La fonction consultation". RFDA 78(1992).
- Garner, bryan (2000). Black's law dictionary ,dadgostar press.
- افشار اردبیلی، شهاب، دهقان، رمضان، حبیبی درگاه، بهنام. (۱۴۰۱). تعارض در آرا قضایی با توجه به تداخل صلاحیت‌ها و تصمیمات قضایی در آیین دادرسی ایران و فرانسه. ماهنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ۱۱(۱)، ۵۹۴۷-۵۹۵۸.
- الشریف، محمدمهدی، آرای، حمید. (۱۳۹۶). پلورالیسم استدلال حقوقی در پرتو تفسیرهای متعارض. دوفصلنامه علمی حقوق تطبیقی، ۴(۱)، ۳-۲۶.
- حسن زاده، مهدی. (۱۴۰۰). تحلیل قلمرو «جهت مخالفت با موازین شرعی» در نقض آراء محاکم. مجله حقوقی دادگستری، ۸۵(۱۱۳)، ۹۳-۱۰۷.
- جاوید، محمد جواد، افشار، سجاد. (۱۳۹۷). رهیافت متن‌گرایی در تفسیر حقوقی؛ با تأکید بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. پژوهش حقوق عمومی، ۲۰(۶۱)، ۴۱-۶۳.
- جغتائی، عباس، نصیران نجف‌آبادی، داود، عباسیان، رضا. (۱۴۰۱). نقش اصول حقوقی در تفسیر قضایی قوانین. فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی، ۲۵(۹۰)، ۲۹۷-۳۱۶.
- دبیرنیا، علیرضا، شیبانی، عادل. (۱۴۰۲). تقنین قضایی، بررسی نسبت نظام حقوقی ایران با مکتب واقع‌گرایی حقوقی. پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، ۱۰(۴)، ۲۵-۴۸.
- دیلمی، احمد. (۱۳۹۹). منطق استدلال حقوقی و قضایی. مطالعات حقوق خصوصی، ۵۰(۳)، ۴۹۵-۵۱۱.
- زرکلام، ستار. (۱۳۹۱). کلیات روش تفسیر آراء قضایی. فصلنامه رأی (مطالعات آرای قضایی)، ۱(۱) ۱-۲۱.
- ظفری، محمدرضا. (۱۳۹۸). ماهیت فهم متون قانونی. فصلنامه علمی پژوهشی قیسات، ۲۴(۹۱)، ۲۶۳-۲۲۹.
- طباطبایی سید محمد حسین. (۱۳۷۴). المیزان، موسسه نشر اسلامی، قم، چاپ پنجم، ج ۱.
- فرخی‌نیا(فرخ‌شه)، علی، صادق منش، جعفر. (۱۳۹۱). مینا، روش و جایگاه استدلال قضایی. مجله حقوقی دادگستری، ۷۶(۷۹)، ۲۱۳-۲۳۸.
- کاتوزیان ناصر. (۱۳۸۵). قواعد عمومی قراردادها، شرکت سهامی انتشار، تهران، چاپ هفتم، ج ۱.